

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد خدمتتان که بحثی را در اینجا آقایان فرمودند به عنوان وضع مرکبات، عرض کردیم اگر مراد از وضع مرکبات این تعبیری باشد که در بعضی از کتب مثل کفایه و محاضرات استاد آمده است که مرکب من حیث المركب از مفردات و مفردات هم با مواد و هیأتش، بعد هم هیأت ترکیبی و بعد من حیث المجموع وضعی که شده باشد نه معنای محصل و معقولی فی نفسه دارد و نه تاثیری در اصول یا فقه و اصولا این بحث ظاهرا به این صورت مطرح نیست مرحوم استاد هم آخرش یک اشاره‌ای فرمودند که شاید مرادشان از وضع مرکبات هیأت ترکیبی است، عرض کردیم همین درست است و عبارت را هم خواندیم، بحثی را که به عنوان مرکبات آوردند در حقیقت بحث سر هیأت ترکیبی است.

عرض شد مثل ابن مالک مخالف است بحث اصلش در کتب لغت بوده عرض کردیم کرارا مرارا عده‌ای از ابیاحث اصولا ابتدائا در کتب لغت بوده بعد آقایان اصولی‌ها دیدند اینها ممکن است در فقه یعنی ممکن نه بالفعل تاثیرگذار است، آنها را هم در اصول وارد کردند، عرض کردم حتی بعضی از اصول ما مثل تهذیب مرحوم علامه، تهذیب حلقه‌ی ثانیه است در کتب علامه، درش یک مبادی دارد که کتاب مقدمات و بعد تهذیب کتاب متوسطه است بعد کتاب نهایة الاصول الی علم الاصول این مرحله اخیر است، سه دوره کتاب ایشان نوشته است، در همان مرحله‌ی تهذیب که متوسط است خیلی طولانی نیست کم هم نیست در آنجا ایشان حتی مباحث اللغات را دارد فی به چه معنا می‌آید و او به چه معنا می‌آید به به چه معنا می‌آید و الی آخره.

چرا چون تاثیر در فقه و استنباط فقه دارد، و به همین مناسبت بنده عرض کردم این که الان کاملا متعارف شده برای اصول یک تعریفی را می‌دهند عرض کردیم این خلاف تحقیق اصول است نمی‌شود تعریف واحد داد، چون مباحث فقهی در طول تاریخ اسلام برخوردهای مختلفی با آن شده است، آن اصولی را که برای آن کار قرار می‌دادند مختلف بود، فرض کنیم در قرن اول تا قرن دوم اصلا موارد حدیث

و سند و حجیت و اینها اصلا مطرح نبود، مباحثی مثل قیاس و اینها بیشتر مطرح بود مباحثی مثل اجماع و اتفاق مطرح بود، حدیث هم عرض کردم کرارا کرارا تا نیمه‌های قرن دوم حدیث از زاویه‌ی فقاها دیده می‌شد.

اگر فقیهی حدیثی را آورده بود و اعتماد می‌کرد والا فلا، این زاویه‌ی فقاها غیر از زاویه‌ای است که بعد پیدا شد، از اواخر قرن دوم و قرن سوم دیگر مستحکم شد، صحاح ست در قرن سوم بود، حدیث از زاویه‌ی حکایت بررسی شد، خوب طبیعتا دو دیدگاه و دو فقه است، یعنی اینکه فرض کنیم که اصلا حروف را در اصول فقه آوردند چون بعدها نحوه‌ی استنباط روی این توقف پیدا کرد در اول نحوه‌ی استنباط بیشتر روی سیر و جولانی بود که فقیه در احکام و مجموعه‌ی احکام شریعت می‌داد، نه در خصوص لفظ باء حالا فرض کنید مثلا، باء برای تبعیض باشد یا نباشد، آن برایش اهمیتی ندارد، این نکته بعدها بعد از قرن سوم ارزش پیدا کرد، ولذا فکر کردند که این حروف را در اصول بیاورند چرا چون تاثیر در فقه دارد.

اصلا سر این مطلب این است که فقه خودش حالات مختلفی داشت.

یکی از حضار: برای چه اهمیت نداشت؟ سیره عملی اهمیت نداشت بالاخره این بار را باید معلوم کنیم دیگر.

آیت الله مددی: توقف نبود بر آن، فرض کن سیره بر این بود جاری بود به آن نگاه می‌کردند کار نداشتند باء برای تبعیض باشد یا نباشد. فرض کنید اهل بصره که معظم نحوی‌ها بودند باء را برای تبعیض نمی‌دانستند مع ذلک تمام صدر را بحث می‌کردند، نکته‌ای نبود که سر باء باشد، بعدها که فاصله‌ی زمانی پیدا شد نکته را سر باء بردند.

یکی از حضار: آن لمكان الباء که حضرت فرمودند آن ...

آیت الله مددی: آن روایت باید معنا بشود، آن بحث دیگری است، لمكان الباء بحث دیگری است.

پس بنابراین دقت بفرمایید این اصولا، اصول عرض کردم اینها این احساس را کردند که ما در فقه برای استظهار و برای نتیجه رسیدن یک نکاتی است که در خود مساله است آنها را در فقه گذاشتند یک نکاتی است که در عده‌ای از مسائل سریان دارد آنها را جدا کردند آنها اصول شدند، اصول یک چیز خاصی نیست، نکاتی که در فقه سریان داشت و در یک مساله‌ی خاص نبود، اینها را که جمع کردند

شد اصول فقه، ریشه‌های فقه، آنهایی که در خود مساله بود نه و لذا هم عرض کردیم ملازمات جزئیه را در اصول نیاوردند خوب مثلاً گفتند آب انگور را اگر جوشانیدیم تا دو ثلثش رفت پاک می‌شود، خوب وقتی جوشید خواهی نخواهی نجس می‌شود دیگر و دور و بر دیگر، دو سومش برود پایین یک سوم بماند دور و بر دیگر نجس است دیگر، گفتند نه بلاملازمه چون گفتند آن باقیمانده پاک است پس حتماً دیگر هم پاک است والا آن دور و بر دیگر نجس باشد تا بخواهیم خالی کنیم باز آن هم نجس می‌شود. این را ملازمه‌ی جزئیه اسم گذاشتیم. این ملازمه یعنی اگر گفتیم آب انگور بعد ذهاب ثلثین پاک بشود پس دیگر هم پاک است یا به تعبیر دیگر یا از این راه چون در روایات نیامده است که با دیگر چه کار کنیم با آن قاشقی که می‌زنیم چه کار کنیم پس آن‌ها هم پاک است.

یا مساله‌ی بئر در روایت نیامده که با طنابی که در چاه رفته وقتی آب نجس بوده چه کار بکنیم پس آنها هم پاک است، اگر بئر پاک می‌شود اطراف چاه هم پاک می‌شود طناب هم پاک می‌شود دلو هم پاک می‌شود، اینها را اسمش را می‌گذارند ملازمات جزئیه .

اما مقدمه‌ی واجب اسمش شد ملازمات کلیه، مقدمه‌ی واجب را جدا کردند چون مختص به یک باب نبود شد اصول، این مقدمه‌ی واجب شد اصول آن شد فقه و تدریجاً عرض کردم در دنیای فقه که این تقریباً بعد از قرن دوم است بعد از قرن سوم دقت‌هایی که فقها کردند به اینجا رسید که ما یک چیزهایی داریم که بین است مثل قاعده‌ی لا ضرر مثلاً یا استصحاب.

از یک طرف در اکثر ابواب جاری می‌شود از یک طرف این را در یک مساله‌ای که اصولی باشد یا نباشد یا قاعده‌ی لا ضرر یا قاعده‌ی من ملک مثلاً، یا قاعده‌ی طهارت مثلاً، آمدند اسم اینها را قواعد فقه گذاشتند یا قاعده‌ی اعانه، حرمت الاعانه علی الاثم، این حرمت الاعانه علی الاثم اسمش را گذاشتند قاعده‌ی فقه، حرمت مقدمه‌ی حرام را مساله‌ی اصولی اسم گذاشتند چون مقدمه‌ی واجب، واجب است، مقدمه‌ی حرام هم حرام است، مقدمه‌ی حرام را مقدمه‌ی اصولی اسم گذاشتند، با اینکه ظاهراً هر دو مثل هم هستند دیگر فرقی نمی‌کند.

عرض کردیم حرمة الاعانه بر اثم یعنی انسان مقدمات صدور گناه از غیر را انجام بدهد این اعانه‌ی بر اثم است، کسی است می‌خواهد گناه انجام بدهد انسان قدمات فعل او را فراهم می‌کند، اگر مقدمات صدور حرام را از خودش انجام بدهد این مقدمه‌ی حرام است، فرق

بین مقدمه‌ی حرام و اعانه این است، یا مقدمات حرام فعل غیر است یا مقدمات حرام برای خودش است، یکی را کردند اصول فقه، کردند مسالهی اصولی، کردند قاعده‌ی فقه.

و طبعا این تعبیر در بین اهل سنت از قدیم بوده در بین شیعه عرض کردیم تا آن جایی که شواهد ما حکایت می‌کند اولین بار این تمیز قواعد را مرحوم شهید اول دارد در قرن نهم، در قواعد و فوائد خودش در آنجا ایشان دارد، بعد هم فاضل مقداد دارد الی آخره تا زمان ما که زیاد نوشتند.

علی ای حال و عرض کردیم از همان اوائل هم این بحث‌ها مطرح شد فرق بین مسالهی فقهی قاعده‌ی فقهی و مسالهی اصولی، مثلا می‌گفتند آقا همچنان که مثلا فروش خمر حرام است فروش انگور به کارخانه‌ی شراب سازی هم حرام است، این شد مسالهی فقهی از آن طرف هم گفتند اعانه‌ی بر اثم حرام است چون خود این جزو مصادیق اعانه‌ی بر اثم است، این شد قاعده‌ی فقهی، از آن طرف هم اگر شخص خودش پول بدهد سوار بشود برای ارتکاب حرام این سوار شدنش هم مقدمه‌ی حرام است حرام می‌شود، این می‌شود مسالهی اصولی این سه تا مساله را چطوری با هم دیگر جدایش بکنند.

البته مسالهی فقهی واضح است چون موضوع و عنوان دارد، اما بین قاعده‌ی اصولی، مسالهی اصولی و قاعده‌ی اصولی و مسالهی فقهی ... و عرض کردم در بحث استصحاب حدود دوازده فرع از بعضی از کتب مختلف نقل کردیم، آن فرق‌هایی هم که ایشان نوشته باز یک فرقی که مرحوم نائینی دارد درش نیست، فرق مرحوم نائینی را هم اضافه کردیم یک چیزی هم به ذهن بنده رسید آن را هم اضافه کردیم.

علی ای حال این نحوه‌ی کار است و لذا اشتباه نشود اینها دیدند این مسائل تاثیر گذار است، لکن توجه نکردند حالا فرض کنید در قرن اول دوم معظم اهل سنت که نحو بصره بود و حاکی برود برایشان گفتند باء برای تبعیض نداریم به قول ابن هشام واثبه الکوفیون، کوفه چون غالبا شیعه بودند می‌گفتند که باء برای تبعیض داریم، ونفاه البصريون الا الاخفش، بصری‌ها قبول نکردند چون سنی بودند، و این

مساله را انداخت، این مساله روی تبعیض حالا فرض کنید اکثر اهل سنت قائل به تبعیض نیستند مع ذلک در مسح سر تبعیض نمی کنند و همه ی سر را مسح می کنند، یعنی این تاثیر داشت اما تاثیر جای دیگری بود سرش هم این بود که نحوه ی فقه در زمان عوض شد. این تعویض خود فقه و چهره ی فقه که الان در زمان ما مثلا در میان اهل سنت در عده ی زیادیشان فقیه کسی است که صاحب مبنا در رجال هم هست نمی تواند بدون اینکه بگوید این حدیث صحیح است یا ضعیف است اعتماد بکند روی تصحیح دیگران اما الان در میان ما خیلی ها هستند که فقیه و مرجع و ... اصلا آشنایی با رجال ندارند و کلا با مبانی رجال آشنا نیستند، اما این در میان اهل سنت این نیست، و خیلی از بزرگان فقه های اهل سنت در رجال صاحب مبنا هستند، مگر کسانی که تسامحی داشتند و آنها را به یک دید خاص نگاه می کنند، یعنی فقیه را به عنوان دیگری نگاه می کنند.

علی ای حال چون این مسائل در طی تاریخ چهره های مختلف داشته این نکته را باید در نظر گرفت، هیات ها و یعنی مفرداتی که گفتند تاثیر دارد اما انصافا تاثیری که هیأت ترکیبی در اصول و در فقه دارد قطعا بیشتر است یعنی قابل قیاس نیست نه هیات مرکب به آن معنایی که گفتیم، که آقایان نوشتند، آن اصلا معنا ندارد محسن ندارد، هیات ترکیبی آیا معنایی دارد یا ندارد با مراجعه ی به کلمات و اینها معلوم می شود که مرادشان همین بحث است و مراد ابن مالک از نفی وضع می گوید این دلالت عقلی است، ظاهرا ما عرض کردیم شاید مراد اصولیین از کلمه ی عقل در خیلی از موارد یعنی ملفوظ نیست یعنی لفظی نیست اصطلاح عقلی مرادشان این است، به تلفظ گفته نمی شود، ظاهرا مرادشان این باشد، ایشان می گوید این دلالت عقلی است وضعی نیست قراردادی نیست.

ببینید ایشان می گوید شما بگویید این زید یعنی چه ؟ قائم به ماده و هیاتش یعنی چه ؟ اگر گفتیم زید قائم معنایش را چه می فهمیم، دیگر احتیاج به این نیست، چون عقل می گوید وقتی می خواهیم عنوان قائم را به زید نسبت بدهیم یعنی یک تلبسی هست، این حکم عقل است، نه اینکه در لغت عرب وضع شده برای این قسمت شما همان مفردات را بدانید هیات ترکیبی اثبات می شود، این حرفی است از ابن مالک در شرح بر مفصل ابن یعیش استادش نوشته است، اینطور نقل کردند.

پس این بحث ریشه‌های لغوی دارد از ریشه‌های لغویش چون به درد اصول می‌خورد به اصول کشیده شد، چون در مباحث اصولی عده‌ی زیادیش هیأت بودند، مثل هیأت جمله‌ی شرطیه عرض کردیم هیأت در لغت عرب قطعا دارای معناست این جای بحث ندارد، اصولا قوام لغت عرب به همین است افاده‌ی معانی مختلف به هیأت مختلف این اصلا لغت عرب اینطور است به خلاف لغت فارسی، افاده‌ی معانی مختلف یا به پسوند است یا به پیشوند است به هیأت کار ندارد، فارسی اینطور است، مثل گل، گلستان، گلکار مثلا گلکان مثلا و الی آخره، یا بینا، نابینا، یا به یک پسوندی است و یا به یک پیشوندی است، اینها افاده‌ی معانی مختلف است.

اما در لغت عربی اینطور نیست افاده‌ی معانی مختلف به هیأت است، این را آقایان لغوی‌ها، ادبا، اصولیین قبول کردند و یک مقدار از این هیأت هم محل بحث است مثل هیأت مشتق، هیأت مشتق جزو هیأت افرادی است و این محل بحث است، و بحثش هم یک بحثی است که همیشه عرض کردم، بحث‌هایی که در لغت در اصول می‌شود بحث‌هایی است که ریشه‌ی لغوی دارد اما زاویه‌ی دیدش روی فقه است، یعنی آن زاویه را ... حتی بحث مشترک، این استعمال مشترک در اکثر معنا این نکته‌اش این بود که گاهی از فقهایشان معتقد بودند که این لفظ در قرآن به دو معنا به کار برده می‌شود، مثل ثلاثه قروء، چون اهل سنت قائل بودند که طلاق در حیض درست است می‌گفتند اگر طلاق در حیض واقع شد، سه تا حیض، اگر طلاق در طهر واقع شد سه تا طهر، یعنی ممکن است قروء به معنای هر دو باشد، مواردش فرق بکند، این سر اینکه لفظ مشترک دارد.

این فکر نکنید فقط بحث لغوی صرف است لذا عرض کردیم در مباحث اصولی لغوی که در اصول مطرح می‌کنیم تحلیلاتی است مسائلی است که اساسا لغوی است لکن زیربنای فقهی دارد یعنی زاویه و گرای کلی فقهی دارد، همین فرض کنیم مثلا مشتق چون حالا بعد هم ان شاء الله اشاره می‌کنیم، حتی مکروه است با آب مشمس مثلا یا مثلا تحت شجره‌ی مثمره، خوب شجره‌ی مثمره یعنی درخت میوه دار، در حالیکه میوه دار است مثلا مکروه است یا اصلا این درخت ولو زمستان هم باشد برگ هم ندارد، چون درخت مثمر هست این عنوان برش صدق می‌کند ولو بالفعل میوه ندارد، البته این مقدار بحث لغوی دارد یک مقدار بحثی راجع به هیأت دارد هر دو را دارد این طور نیست که فقط بحث هیأت باشد و الی آخره ان شاء الله خواهد آمد.

بحثی که بعد مطرح شد آیا هیأت ترکیبی هم دارای وضع هستند؟ که عرض کردم هیأت ترکیبی ناقص این هم زیاد است مثل اضافه مثل ماء البحر که ماء به بحر اضافه شده است، و توصیف البته توصیف بیشتر محل کلام قرار گرفت مثل مثلاً اکرم عالماً قمیاً، وصف قمی بودن، اینها هم محل کلام و از چیزهایی که خیلی محل کلام قرار گرفت مسائلی مثل مفهوم شرط بود که اینها هیأت ترکیبی تام هستند. عرض کردیم هیأت ترکیبی تام ما یصح السکوت علیها، هیأت ترکیبی ناقص ما لا یصح السکوت علیها، چه هیأت ترکیبی تام چه هیأت ترکیبی ناقص این هم در کتب ادب مورد بحث قرار گرفت.

اصولیین دیدند که این یک گرای اصولی و فقهی هم دارد، بحث از هیأت ترکیبی هم در اصول هست، فرض کنید مثلاً بحث هیأت ترکیبی ناقص مثل هیأت توصیف آیا این دارای مفهوم هست یا نه این را کشیدند، هیأت ترکیبی تام هم مثال آن جمله‌ی شرطیه است، که آیا جمله‌ی شرطیه دارای مفهوم هست یا نه، بحث مفهوم و منطوق خوب یک بحث نسبتاً سنگینی است در اصول یک قسمتش مربوط به هیأت نبود مثل مفهوم لقب. مفهوم لقب ربطی به هیأت نداشت، می‌گفت اکرم زیداً، این اکرم زیداً معنایش این است که غیر از زید را اکرام نکن. عمرو و بکر و خالد. یا اگر گفت یک دفتر بخر، این معنایش این است که قلم نخر معنایش این است که فرض کن صندلی نخر، این مفهوم لقب ربطی به هیأت ندارد، یعنی ربطی به هیأت به این معنا ندارد.

این برمی‌گردد به همان نکته‌ای را که ابن مالک قائل است که عقلیه است، به نکته‌ی او برمی‌گردد یعنی هیأتی برای مفهوم لقب وضع نشده است، اگر در آنجا نکته‌ای باشد، نکته‌ی عقلی است که حالا یک توضیحی عرض می‌کنیم.

پس بنابراین این مطلب را به این عرض عریض مطرح کردند البته هیأت در لغت عربی یک عرض عریضی دارد این اشتباه نشود، ما مثل هیأت توصیف داریم هیأت اضافه داریم آنچه که به عنوان حال است اگر زیداً مثلاً را کباً، حال داریم، تمییز داریم، یعنی هیأت فقط یکی نیست در لغت عربی، تقدیم ما حق ... یک هیأتی که بعد از جمله عارض می‌شوند، مثل تقدیم ما حق و تاخیر داریم، جمله‌ی اسمیه دارای هیأت خاصی است جمله‌ی فعلیه دارای معنای خاصی است، هیأتی را که ما داریم دارای معانی کاملاً متعدد است.

این را که به ابن مالک که در این کتابش آمده است من در کتاب ندیدم نقل کردم ایشان منکر وضع برای هیأت است طبیعتا کسی که منکر وضع برای هیأت باشد مجاز در مرکب هم قائل نیست، بلکه اگر کسی قائل به وضع بود چرا، مطلبی را که ایشان دارد به این مقدار که شما زید را بدانید که معنایش چیست و شاعر معنایش چیست قائم معنایش چیست بگوئیم زید قائم کافی است و بقیه را به حکم عقل در می آوریم در حکم عقل فقط مجرد ثبوت است حالا یا ثبوت به یک نحوی از انحاء که نمی خواهیم واردش بشویم.

اما بحث سر این نیست، یعنی بحثی که نسبت به ابن مالک هست مگر اینکه ابن مالک منکر بشود بحثی که در این هست این هست که اینها مدعی هستند هیأت جمله‌ی اسمیه دلالت بر ثبوت می کند نه فقط اتصاف خبر به مبتدا و جمله‌ی فعلیه دلالت بر حدوث می کند، یعنی اگر گفتیم زید قائم، معنایش این نیست که زید قائم نبود قائم شد، حدوث را نظر ندارد، مراد از حدوث یعنی در خود این جمله این مطلب خوابیده که نبود شد، مراد از ثبوت این است که این مطلب را نظر ندارد، نبود شد نظر ندارد، ان شاء تعالی در بحث مشتق آنجا توضیحاتی بیشتری خواهد آمد.

اینها بحثشان سر این است که جمله‌ی فعلی در لغت عربی غیر از خود فعل اصلا جمله‌ی فعلیه معنایش این است، ان شاء الله در همان بحث مشتق به مناسبت لا ینال عهدی الظالمین هم یک نکته‌ای آنجا عرض می کنیم نکته‌اش این است که در باب فعل این در جمله‌ی فعلیه لحاظ می شود و باز هم در جمله‌ی فعلیه در هیأت فعل ماضی این نکته درش هست که تحقق، حدوث به نحو تحقق باشد، در فعل مضارع یا مستقبل حدوث به نحو توقع است، دو نحو حدوث را در نظر بگیرید.

انصاف قصه اینها بعید نیست که قائل به این هیأت باشیم، این مطلبی را که ایشان دارد، قبول این مطلب ایشان انصافا خیلی مشکلی است، اگر ما قبول کنیم که در لغت عرب این نکته هست. پس بنابراین بین زید قام و قام زید باید فرق بگذاریم، چون یکی جمله‌ی فعلیه است و دیگری ... روی مبنای ایشان هیچ فرقی نمی کند، در صورتی که معروف بینشان این هست که بین این دو تا فرق می کند، البته گفته شده در زید قام تاکیدش هست سر تاکیدش هم دو بار اسناد دارد چون در قام اسناد به هو شده بعد مجموعش اسناد به زید شده



است. چون دوبار اسناد قیام داده تاکید است، شرح تاکید را به این نحو دادند، در زید قام دو بار اسناد قیام به زید است، یک بار به ضمیرش است در فعل یک بار هم مجموع آن ضمیر فعل به مبتدا نسبت داده شده.

لکن یک نکته‌ی دیگری در زبان عرب هست و آن نکته این است که این لزوم دلالت سیاقی است و آن نکته این است که اصولاً در زبان عرب یک زبانی با آهنگ است یعنی طنین دارد سنگین است لذا در عرف عربی در ارتکاز عربی فرق هم نمی‌کند بین عرب و ... کلمات با یک سنگینی خاصی ادا می‌شود، یعنی به اصطلاح ممکن است کلمات موجزی آورده بشود، لکن یک دنیا معنا از تویش در بیاورند و این یکی از خصائص است یعنی بعبارة آخری یک نکته‌اش این است که اگر گفت قام زید چون قام را اول آورد معلوم می‌شود که نظر او بیشتر روی حدوث این است، اما اگر گفت زید قام نظرش روی زید است بیشتر نه روی حدوث، غیر از این نکته این نکته‌ی دیگری است، این نکته در لغت عرب هست و این درست است، انصافاً این هست.

و اینکه تقدیم ماحق التأخیره یفید الحق نکته‌اش همین است، اگر ماحقه التأخیر مقدم داشت معلوم می‌شود رویش تاکید دارد، تاکید خودش مفیده هست البته تاکید در همه‌ی مراتبش نه آن مرتبه‌ی عالی‌اش مفیده هست.

پس دقت بفرمایید که این مطلب هست در لغت عرب شاید مراد ابن مالک این است که این مطلب در لغت عرب قابل قبول است لکن این عقلی است یعنی وضع نشده لغت عرب بر یک معنا این در ارتکاز عرب است عقلی به این معنا در ارتکاز انسان عربی این هست. و انصافاً این مطلب درست است ما از این گاهی تعبیر به دلالات ارتکازی می‌کنیم یا دلالات سیاقی می‌کنیم یا مدالیل ثانویه و مقاصد ثانویه تعبیر می‌کنیم، این مقاصد ثانویه وضعی نیستند،

یکی از حضار: مثل لفظ مسموع، جدار ... اینطور حساب می‌کند ؟

آیت الله مددی: نه مرادش این است این در لغت عرب هست اما این وضعی نیست قرارداد نیست این فطرت انسان عربی است، این ارتکاز انسان عربی است.

یعنی این چیزی نیست که وضع شده باشد، این ارتکاز است و این ارتکاز در میان یک جامعه‌ای که بیفتد مثلاً فرض کنید من باب مثال چون الفاظ موجز و الفاظ خاص می‌آوردند یکی از چیزهایی که در دنیای عرب کاملاً رواج داشت خطابه بود، اصلاً در جامعه‌ی عربی خطابه خیلی رواج داشت خطابه الفاظ خاصی بود آهنگ خاصی داشت مسجع بود موزون بود مقفا بود، خیلی پر آهنگ بود مثلاً در ایران شما خطیب نمی‌بینید، خطابه در میان ایرانیان رسم نبود روم هم رسم نبود اما در میان عرب اصولاً مثلاً عرب اگر رئیس عشیره یا شیخ عشیره‌ای داشت یک نفر شاعر هم غالباً داشت، یک نفر خطیب هم داشت، این تاثیری بود که خطابه در لغت عرب داشت که بعدها در شریعت امضاء شد در نماز جمعه خطبه هست در بعضی جاها مستحب است، مثل خطبه قبل از عقد ازدواج مستحب است، یا به نحو واجب و یا به نحو مستحب این خطابه تاثیر داشت.

ولذا در میان عرب هم اصلاً عده‌ای قبل از اسلام بعد از اسلام به عنوان خطیب، خطیب یک کلام پر آهنگی است...

یکی از حضار: عبارت نهج البلاغه هم ...

آیت الله مددی: همینطور است، چون امیرالمومنین جزو خطباست اصلاً حالا عرض کردیم بدون قصه‌ی اسلام هم ...

فرض کنید عثمان وقتی رفت صحبت بکند بلد نبود چون خطیب نبود دو کلمه گفت دید نمی‌تواند گفت مهم در امام این است که عدالت بکند خطابه مهم نیست و آمد پایین، بلد نبود صحبت بکند.

علی ای حال این خطابه یکی از حقایق است، این برای صوت است، الان طلسماتی هست که اصطلاحاً به آن تعویذ می‌گویند یک مقداری‌اش در همین کتب هست یک الفاظی که به قول فارسی اجی مجی، یک الفاظ معینی را با یک آهنگ مخصوصی اینها ادا می‌کردند به عنوان تعویذات و اینها که یک مقداری‌اش هم آمده صحبتی هم شده که بعضی‌هایش هم در روایات آمده است، اگر طب النبوی ابن قیم را داشته باشید بعضی از اینها را دارد، نقل کرده که پیغمبر این الفاظ را در باب تعویذ خوانده‌اند.

علی ای حال این برای لغت است این برای وضع نیست، این برای فطرت عربی است و برای ارتکاز عربی است که یک لفظی را با آهنگ می‌گوید اگر گفت زید قام و زید را ابتدا کرد این یعنی معنایش تاکید روی زید است اگر قام زید گفت تاکیدش روی حدوث

است، اگر مراد ابن مالک این است یعنی این هیأت به این جور معنا دارای وضع نیستند به عقل است، عقل مرادش هم به این یعنی ارتکاز یعنی سیاق یعنی فطرت انسان عربی این مطلب ایشان درست است اینها وضعی نیستند به مجرد اینکه عرب همه این را می دانند و همه این را مراعات می کند و تفهیم و تفهم می کند وضع درست نمی شود.

یکی از حضار: چون در مورد تامه باز هم فرق می کند در هیات مشتقات باز هم آنجا ...

آیت الله مددی: هیات مشتقات که افرادی است آنکه خارج است کلا.

لذا من دیروز هم عرض کردم موارد فرق می کند ببینید بحث برای اینکه یک قسمت کار روشن بشود تا کم کم جلو برویم، شما در بحث علیت ببینید این در لغت عربی بود وقتی می خواهد بگوید یک چیزی علت یک چیزی است خوب سه راه وجود دارد راه اول اینکه بگوید و تصریح بکند مثل اینکه بگوید آقا علت تب مثلا عفونت خون است خوب این تصریح می کند که علت تب عفونتی است که در خون پیدا می شود، این را ما اصطلاحا وقتی می خواهیم در اصول از آن تعریف کنیم می گوئیم این مفهوم را با معنای اسمی می گویند، یا مثلا علت نان خریدن علت اینکه شما واجب است نان بخرید آمدن مهمان است، این را اصطلاحا معنای اسمی می گوئیم.

یکی از حضار: این ذاتی و علی نیست این ...

آیت الله مددی: علت است دیگر چرا، در آنجا تکوین نیست و ...

در امور تکوینی امور تشریعی فرق نمی کند هر دو علیت به کار می برند، بحث دوم ما می توانیم از بعضی از ادواتی که خواسته ی علیت است استفاده بکنیم، مثلا می گوید يجب شراء الخبز لمجىء الضيف لام به کار می برد این را ما اصطلاحا به آن معنای حرفی می گوئیم یعنی همان مفهوم علیت را با حرف می رساند، خوب هم اولی وضع دارد معنای اسمی هم معنای دومی وضع دارد.

بحثی که هست گاهی این معنا را با هیات ترکیبی می رساند ان جائك الضيف فاشتری الخبز، ما با یک هیات ترکیبی می خواهیم بگوئیم ان جائك الضيف یعنی آمدن مهمان علت شراء خبز است. اگر مراد ابن مالک این است که این هم وضعی نیست این هم احتمالا درست نباشد و قبول نمی شود کرد این برای تحلیل این مطلب است.

شما گاهی با معنای اسمی علیت را افاده می‌کنید گاهی با معنای حرفی افاده می‌کنید گاهی با هیات آن وقت در کتب اصول هیات را ملحق به معنای حرفی کردند، یعنی هیات را جزو معنای اسمی نگرفتند، اولاً قائل به وضع شدند به این معنا که آن در لغت عرب به این معنا وضع شده، آن در لغت عرب به این معنا وضع شده که علیت را برساند، یعنی متلو ادات شرط، البته بعد هم توضیح می‌دهم حالا من فقط بین پرائتز به شرطی که متمحز در شرطیت باشد، متلو ادات شرط علت است برای جزاء، آن جائک الضیف فاشتری الخبز، اصلاً در لغت عرب این وضع شده برای این معنا، حالا چرا گفتند وضع چون ممکن است الفاظی همین معنای شرط را برساند چیز دیگر هم برساند مثلاً هر گاه مهمان آمد.

یک دفعه می‌گوید اگر مهمان آمد، متی جاء الضیف، اینجا ممکن است که آن شرطیت محض مراد نباشد، یعنی ممکن است اینجا نظرش روی زمان باشد، اگر روی زمان باشد حکم ظرف پیدا می‌کند، ظرف محدودیت را اثبات می‌کند لکن علیت را اثبات نمی‌کند، اصولاً اضافه و ترکیب‌های ناقص محدودیت را اثبات می‌کند ماء البحر دیگر ماء النهر نیست، ماء البحر محدودیت دارد، این محدودیت را بر اثر اضافه می‌فهمیم اما علیت نه، اگر گفت هر زمان مهمان آمد این احتمال دارد هر زمان نظرش روی زمان باشد اگر نظر روی زمان شد می‌شود ظرف، اگر نظر روی رابطه باشد می‌شود علیت.

بحثی که هست این است که عرض کردیم در مفهوم شرط بعضی قائل به وضع هستند این است، مگر ابن مالک بگوید همین نکته هم عقلی است این نکته وضعی نیست، دیگر بحث ما با ایشان در مرحله‌ی استظهار می‌شود، بحث این است که یک اداتی در لغت هست که این ادات متمحز است در شرطیت، نکته‌ی متمحز هم این شد.

اگر گفت این، این جاء زید فاکرمه این آین ممکن است ظرف در نظرش باشد، ظرف اضافه توصیف هیات توصیف هیات ترکیبی ناقصه برای محدودیت خوب است، اما نه برای علیت.

یکی از حضار: یعنی از آن انحصار فهمیده نمی‌شود؟

آیت الله مددی: انحصار که به معنای بعد است هنوز اولش است حالا اجازه بدهید علیت را درست بکنیم بعد انحصار هم در می آید ، یکی یکی جلو برویم به همین جهت اینها را می خواهیم جدا کنیم که خوب این مباحث مفهوم که گاهی اوقات جوری است که آدم خیال می کند باید تعبدا این چیز را قبول بکند کاملاً برای شما روشن و جا افتاده بشود.

یکی از حضار: پس این بحث فقط در آن می شود، در چیز دیگری نمی شود.

آیت الله مددی: لذا هم در آن گفتیم .

در زبان فارسی اگر نه هر گاه نه هر جا ، اگر شما هر گاه گفتید هر زمان گفتید آن معنا نیست چرا ولذا عرض کردیم در همین کتاب مغنی هم حواش جمع است نوشته اذا برای شرطیت و ظرفیت و استقبال بعد سه فصل قرار می دهد که گاهی معنای شرطیت ندارد گاهی معنای ظرفیت ندارد ... اذا اول باب است، این به اصطلاح باب اولش همان اوائلش هم هست بحث اذا .

ببینید می گوید شرطیت و ظرفیت و استقبال ، اما آنچه که فقط برای شرطیت است ولذا ما هم عرض کردیم که عده ای مثل مرحوم آشیخ محمد حسین معتقدند که اگر به معنای تقدیر باشد باز هم مفهوم دارد ، عرض کردیم انصافاً اگر به معنای تقدیر باشد مفهومی مشکل است، علیتش روشن نیست، آنکه مفهوم را اثبات می کند تعلیق است نه تقدیر، عرض کردیم در باب آن هم دو مبنای اساسی به قول ایشان به ال معقول وال عدم که آیا تقدیر است، آن به معنای تقدیر است یا آن به معنای تعلیق است.

آن به معنای تقدیر یعنی آن علی فرض مجيء مهمان اشتری الخبز این معنای تقدیر، فرض و تقدیر به یک معناست، اما تعلیق وجوب شراء خبز معلق است بر آمدن مهمان ، تا معلق شد می شود علیت ، آنکه مفاد جزاست ، مفاد جزا معلق است بر مفاد شرط ما این را آن شاء الله در بحث مفهوم چون جمله ی شرطیه را مفصل آنجا تحلیل کردیم ، آن و جاء زید و بعد هیات افرادی دارد و هیات ترکیبی دارد این محصلش این است ، اگر مفاد جمله ی جزا معلق شد روی مفاد شرط یعنی متلو ادات شرط، این اسمش اصطلاحاً تعلیق است، تعلیق مساوق است با علیت .

یکی از حضار: علیت اعتباری، حقیقی که نیست .

آیت الله مددی: عرض کردم علیت حقیقی هم هست اما لازم نیست ما در امور حقیقی حتما علت را متلو ادات قرار بدهیم اگر نبض شما تند است تب دارید اگر تب دارید نبض شما تند است، یکی اش علت است یکی اش معلول است، اما در امور اعتباری هم مراد ما اعتبارات قانونی نیست که شما بگویید این عرف خاص است، چون این اعتبارات شخصی هم در این مساله می آید پدر به پسرش می گوید مهمان آمد نان بخر اعتبارات شخصی است، اعتبارات شخصی هم بخشی از زندگی عامه ی مردم است، اعتبارات قانونی خاص است، اعتبارات عمومی، اعتبارات شخصی ...

و عرض کردیم کرارا کرارا اصولا بشر الفاظ را برای معانی حقیقی قرار داد بعد از آن به کار برد در اعتباریات گرفت نه اینکه اساسا بود، اساسا بعث برای اخبار بود بعد در انشاء به کار برده شد اساسا ان برای تعلیق بود، این تعلیق ما بین علت و معلول بود در امور واقعی گاهی علت بود گاهی معلول بود همین که آقای خوئی اشکال می کنند، اشکال ایشان هم درست است، و در امور اعتباری در جایی که تنزیل و اعتبار آمد در آنجا نه متلو ادات علت شد، و این اعتبار هم اعتباری نیست که فقط در قانون باشد تا بشود یک جو خاص و یک محیط خاص و بشود اصطلاح.

اگر این فقط در قوانین بود اعتبارات قانونی بود محیط خاص می شد و از بحث های لغوی خارج است، لکن این در عرف هم هست اگر مهمان آمد نان بخر اگر دکان های نانوائی تعطیل کردند روز قبلش نان بخر، این متعارف است در عرف هم هست فقط فرقی این است که آنجا گاهی امر حقیقی است گاهی امر اعتباری است، این در عرف هم هردویش هست، بعث حقیقی داریم که یعنی فروختم بعث به معنای انشاء باشد، این چیز خاصی نیست، یعنی در لغت ...

آن وقت این نکته این است که چون در امور اعتباری عرف این را می داند که نبوده فرض امر اعتباری این است که نیست، اگر باشد که اعتباری نیست، چون فرض بر این است که نیست و می خواهد او را به وجود بیاورد پس باید فرض را بر این بگذارد که می خواهد با یک علت به وجود بیاورد، این طور است دیگر چون فرض این است که نیست، اگر خریدن نان بود نان خریده بود دیگر نمی گفت که ان جائك الضيف فاشتری الخبز، فرض این است که نان نیست می خواهد این را ایجاد بکند.

چون می‌خواهد آن را ایجاد بکند آن چیزی که متلو ادات شرط است علت است معلول هم جزایش است، این نکته‌ی اینجا را اگر ابن مالک ادعا می‌کند که این نکته لغوی نیست این نکته عقلی است انصافاً مشکل است و انصافاً حرف ایشان روشن نیست. این تحلیل ایشان در این جهت ... بله بحث انحصار بحث دیگری است که بعد عرض می‌کنیم، بحث محدودیت هم بحث دیگری است اگر ما مفهوم وصف را قائل شدیم آنجا هم مشکل دارد، محدودیت غیر از علیت است با یکدیگر تناسبی ندارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.